

تبیین میدان معنی‌شناسی مفهوم «بخل» در نهج البلاغه

نصرالله شاملی

دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه اصفهان

علی بنائیان اصفهانی

دانشجوی دکتری رشته تفسیر تطبیقی دانشگاه قم

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۲۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۱۱

بخل به عنوان یک صفت غیرپسندیده، موضوع اصلی این نوشتار است، نویسنده با نگاه معناشناسانه این پدیده غیراخلاقی را در سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه واکاویده و دریافت کرده که تحلیل مفهومی از بخل در کلام ایشان تحت تأثیر معنایی بخل در قرآن قرار دارد و همچنین تعدد معنایی آن را نتیجه گرفته است. وی عقیده دارد ابتدا باید مترادف بودن آن را با «شح» سنجید و اینکه گاهی این دو مفهوم می‌توانند به جای یک‌دیگر به کار روند و از طرف دیگر متضاد بودن بخل را با مفهوم جود و سخا مد نظر قرار داد تا ابهام معنایی آن بیشتر مرتفع گردد. **کلید واژه‌ها:** بخل، جود، معنی‌شناسی، نهج البلاغه، امام علی علیه السلام.

واژه‌شناسی بخل

«بخل» در لغت گاهی ضد سخاوت است، و آن امساک چیزی است از جایی که نباید امساک شود، و نیز گفته شده است: بخل ضد کرم است و آن خودداری از اعطای اموال و دارایی در جایی است که باید عطا می‌شد. از نظر

شرع، بخل به معنای منع و امساک از پرداخت امر واجب (مال یا علم) است.^۱ راغب اصفهانی در *مفردات الفاظ القرآن* نوشته است: «بخل خودداری از

۱. راغب، *مفردات الفاظ القرآن*، ذیل ماده «بخل»؛ زبیدی، *تاج العروس*، ذیل ماده «بخل».

عطای اموال است، آنجایی که خودداری (امساک) آن شایسته نیست»، سپس قائل شده است که بخل ضدّ جود است.

اما در جای دیگر گفته است: بخل خودداری از عطای اموال خود، و نیز خودداری از عطای اموال دیگری است که قصد بخشیدن دارد، سپس در تأیید آن، این آیه را شاهد آورده است: ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَخْلِ...﴾ (نساء/۳۷)؛ کسانی که هم خود از بخشش مال خودداری می‌کنند و هم به کسان دیگر امر به امساک مال می‌کنند...^۱

بخل از صفات مذمومه است و آیات و روایات بسیاری در مورد آن وجود دارد. در قرآن آیات متعددی چون آیه ۸ سوره لیل، آیه ۱۸۰ سوره آل عمران، آیه ۷۶ سوره توبه، آیه ۳۷ و ۳۸ سوره محمد، آیه ۲۴ سوره حدید و آیه ۳۷ نساء درباره بخل است.

فحص و جست‌وجو در آیات یادشده ما را به وجوه معنایی «بخل» راهنمایی می‌کند، لکن برای جلوگیری از

طولانی شدن بحث، تنها به چند آیه اکتفا می‌شود:

﴿مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يبخَلْ عَن نَّفْسِهِ...﴾ (محمد/۳۷)؛ آن کس که بخل ورزد به نفس خود بخل ورزیده است.

در تفسیر این آیه همان معنای لغوی منع از اعطای اموال خود در راه خدا و انفاق یاد شده است.^۲

در جای دیگر فرمود: ﴿فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ (توبه/۷۶)؛ هنگامی که خداوند از فضلش به آنان داد، آنان بخل ورزیدند و از فرمان او اعراض کردند.

مؤلف تفسیر المیزان ذیل آیه فوق معتقد است، مراد از بخل در اینجا نپرداختن زکات است.

در آیه ۱۸۰ سوره آل عمران نیز «بخل» به معنای لغوی آن به کار رفته و آنجا که انسان مورد سرزنش قرار گرفته، به سبب امتناع از پرداخت زکات و خمس است و قرآن بخیلی را مذمت کرده است که از پرداخت امر واجب

۲. علامه طباطبایی، المیزان، ذیل تفسیر آیه یادشده؛ طبرسی، مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه یادشده.

۱. راغب، مفردات الفاظ القرآن، ذیل ماده «بخل».

سر باز زند^۱.

نکته‌ای که در بحث معنی‌شناختی «بخل» و جایگاه آن در واژگان اخلاقی اهمیت دارد آن است که محدوده و موقعیت هر واژه کمک زیادی به معنی‌شناسی آن واژه می‌کند. زبان‌شناسی در بیان معانی هر واژه وقتی موفق است که این موقعیت را شناخته، حدود آن را رعایت نماید. در خصوص «بخل» و تعیین محدوده آن به بیان *جامع السعادات* نراقی توجه می‌کنیم؛ او گوید: «البخل، و هو الإمساك حيث ينبغى البذل، كما أن الإسراف هو البذل حيث ينبغى الإمساك...»؛ «بخل» همان خودداری از بخشش چیزی است که بذل آن شایسته است، چنان که اسراف بذل چیزی است که امساک آن شایسته است و این هر دو مذموم‌اند، میان این دو یک حد وسط، پسندیده است و آن «جود و سخاء» است.^۲

سپس مؤلف *جامع السعادات* برای اثبات دیدگاه خود به آیات زیر تمسک

۱. قرطبی، *جامع احکام القرآن*، ذیل تفسیر آیه یادشده.

۲. نراقی، *جامع السعادات*، ج ۲، ص ۱۱۲.

جسته است: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ...﴾ (اسراء/۲۹)؛ نه دست خود را به گردنت قرار بده (تنگی معیشت) و نه آن را به طور نامحدود بازگذار (اسراف).

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتَرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ (فرقان/۶۷)؛ و کسانی که اهل انفاق‌اند اسراف نکرده و بر خود تنگ نگرفته‌اند. در واقع آنان راه متوسطی را در پیش گرفته‌اند.

در نتیجه حد وسط میان اقتار و اسراف صفت جود است. جود همان اندازه بذل و امساک است به قدر شایسته و بایسته. بدین‌سان، حد «بخل» نیز تعیین گردید. (بخل → جود ← اسراف)

طرح بحث

واژه «بخل» همراه با مشتقات فراوانی که دارد، به صورت فعل، اسم یا صفت، در جاهای مختلف *نهج البلاغه* (اعم از خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها) کاربرد دارد. با بررسی تک‌تک واژه‌های مختلف بخل (اعم از فعل یا اسم) با نگاهی گذرا می‌توان دریافت این واژه

چه معنایی دارد (اصلی یا نسبی)؟ و با چه واژگان دیگری مجاور است:

۱- در خطبه ۱۲۹ واژه «بخل» آمده است، اما نکته مهمی در اینجا وجود دارد که هیچ‌یک از شارحان **نهج البلاغه** به آن اشاره نکرده‌اند و آن نکته این است که همه این خطبه اگر با دقت بررسی شود، به نوعی پیرامون تحلیل «بخل» است.

این تحلیل ضمنی «بخل»، با توجه به رفتاری که بخیل از خود به جای می‌گذارد، و با عنایت به تحلیل روان‌شناسان، در میان احادیثی که از معصومین علیهم‌السلام وارد شده است بی‌نظیر است. بخیل صفات ناپسندی را به دنبال خود یدک می‌کشد که مطابقت عجیبی با بیانات امام علیه‌السلام دارد. به طور کلی این رفتارهای نابهنجار که یا زمینه‌ساز بخل و یا نتیجه آن است و با نگاهی درون‌متنی می‌توان استنباط کرد، به ترتیب زیر است:

۱. بخیل آرزومند است.

۲. بخیل خود را در دنیا جاودانه می‌پندارد.

۳. بخیل نسبت به تجسم عملش

(دنیا و آخرت) غافل و جاهل است.

۴. بخیل نسبت به دنیا بسیار تلاشگر است.

۵. بخیل زیانکار است.

۶. بخیل صیدی آسان برای شکار توسط شیطان است.

۷. بخیل بسیار زود فریب می‌خورد.

۸. بخیل نعمت خداوند را ناسپاسی می‌کند.

۹. بخیل با تزییع حقوق الهی، مال بسیار به چنگ می‌آورد.

۱۰. بخیل سرکش است.

چنان که در متن خطبه ۱۲۹ آشکار است، بخیل با بخل ورزیدنش برای گردآوری ثروت می‌کوشد و این ثروتمند شدن به قیمت تزییع حقوق الهی است، یا به قیمت تغییر نعمت الهی و کفران آن می‌باشد:

«فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يُكَابِدُ فَقْرًا، أَوْ غَنِيًّا بَدَلَ نِعْمَةِ اللَّهِ كُفْرًا أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللَّهِ وَقَرًّا أَوْ مُتَمَرِّدًا كَأَنَّ بَأْذَنَهُ عَنِ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَقَرًّا».

توصیف امام از یک جامعه نسخ‌شده این‌گونه است: آیا جز فقیری می‌بینی که

با فقر دست و پنجه نرم می‌کند؟ یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران کرده و با بخل ورزیدن در ادای حقوق الهی، ثروت فراوانی گرد آورده است؟ یا سرکشی که گوش او از شنیدن پند و اندرزها کَر است؟

زبان‌شناس تنها به پاره‌ای از متن نگاه نمی‌کند، بلکه همه متن را مطالعه نموده و آن بخشی را که مقصود او می‌باشد، در ارتباط با کل متن می‌سنجد، آن‌گاه نتیجه دلخواه را می‌گیرد. مراد از دلخواه بودن استنتاج آن است که به غیر از ظاهر این معنی، چه لایه‌های معنایی دیگر در درون متن نهفته است؟ آیا آن لایه‌های درونی با آنچه از ظاهر متن برمی‌آید، سازگاری دارد یا نه؟

۲- در خطبه ۱۱۷، امام علیه السلام در توبیخ بخیلان و سرزنش انسان‌های خودخواه می‌فرماید:

«فَلَا أَمْوَالَ بَدَلْتُمْوهَا لِلذِّی رَزَقَهَا، وَلَا أَنْفُسَ خَاطَرْتُمْ بَهَا لِلذِّی خَلَقَهَا. تَكْرُمُونَ بِاللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ! وَلَا تُكْرَمُونَ اللَّهَ فِي عِبَادِهِ فَاعْتَبِرُوا بِنَزُولِكُمْ مَنَازِلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَانْقِطَاعِكُمْ عَن أَوْصِلَ إِخْوَانِكُمْ»؛
نه اموال خود را در راه خدایی که آن

مال‌ها را روزی شما کرد می‌بخشید، نه جان‌ها را در راه خدای جان‌آفرین به خطر می‌افکنید. دوست دارید مردم برای خدا شما را گرامی دارند، اما خودتان مردم را در راه خدا گرامی نمی‌دارید؛ از فرود آمدن در خانه‌های گذشتگان عبرت بگیرید، و از جدایی با نزدیک‌ترین برادرانتان پند پذیرید.

شکی نیست که این خطبه نمی‌تواند به عنوان یک خطبه کامل تلقی شود و قطعاً موضوعاتی دیگر نیز بوده است که اگر آن‌ها نیز در اینجا آمده بود چه بسا واقعیت بیان امام علیه السلام را روشن‌تر می‌نمود. در این سخن، بخیلان دو ویژگی ناپسند دارند: ۱- بذل نکردن مال، ۲- بذل نکردن جان.

نبخشیدن مال در راه خدا علت دارد، و آن اینکه بخیل گمان می‌کند هر چه را از اموالش ببخشد، عوض ندارد؛ چراکه او به خدای ربّ العالمین که رازق اوست، ایمان ندارد. در نتیجه به رزاقیت حق متعال نیز ایمان ندارد. پس خود را در اخذ مال، مستقل دانسته و برای آنچه به دست آورده ارزش فراوانی قائل است. اگر او به پروردگارش حسن ظن

داشته باشد، یقیناً عذرش برطرف گشته و می‌داند هر چه او ببخشد عوض بهتری نصیبش می‌شود. پس بخیل ضعف اعتقادی در توحید افعالی دارد.

در عدم بذل جان نیز اشکال دیگری در بخیل است. بخیل به معاد ایمان ندارد. اگر بداند از دوستان و برادران حاضر و زنده هجرت کرده و به دوستان دیگرش که قبلاً در قید حیات بودند می‌پیوندد، این گمان باطل او که با مرگش همه چیز پایان می‌یابد و از بهترین دوستانش جدا می‌شود زائل خواهد شد، و این سنت (مرگ) نه برای او، بلکه برای هر کسی است که در خانه‌های دیگران نشسته است.^۱

کسی که به مرحله توحید افعالی برسد، همه چیز را از خدا می‌داند، او حتی عبادتش و حیات و مماتش را در بس در اختیار حیّ قیوم دانسته و او را ربّ العالمین هستی می‌نگرد. وقتی مورد امتحان واقع می‌شود و فرشته‌ای ندای توحید سر می‌دهد، نصف گوسفندانش را می‌بخشد، و بار دیگر وقتی ندای

توحید را از فرشته می‌شنود، همه مالش را می‌بخشد. در هنگام بذل جان نیز کمک هیچ کس از ملک و ملکوت را نپذیرفته و به راحتی بر آتش پای می‌گذارد، پس عجیب نیست که خداوند آن آتش را برای او سرد و همراه سلامت کرده و از آن خرمن پرهیت آتش، گلستانی زیبا فراهم نهد.

در شماره (۱) اگر به جای عدم اعتقاد صحیح به مبدأ و معاد، «متکبر و فخور» را بگذاریم و به جای نرسیدن به توحید افعالی، «کفر عملی» را قرار دهیم و به جای عدم بذل مال و جان، «بخل» باشد، نتیجه زیر به دست می‌آید:

بخل ورزیدن → کفر عملی → متکبر و فخور
این رابطه (۲) یک نتیجه دیگر هم به همراه دارد و آن از این قرار است:

کبر و فخر → کفر عملی → بخل
۳- در خطبه ۱۴۲، امام علیه السلام ضمن بیان بذل مال و احسان در جای خودش، بخیلی را وصف می‌فرماید که در برابر ناهلان بخشش نموده و در برابر خدا که به او فرمان بذل داده، متکبرانه رفتار کرده و مطیع فرمان حق نیست:

۱. ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۳ و ۱۰۴، ذیل خطبه ۱۱۴.

«وَلَيْسَ لِوَأَضِعِ الْمَعْرُوفِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَعِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ مِنَ الْحِطِّ فِيمَا أُتِيَ إِلَّا مَحْمَدَةُ اللَّثَامِ وَثَنَاءُ الْأَشْرَارِ وَ مَقَالَةٌ الْجُهَالِ مَا دَامَ مُنْعِمًا عَلَيْهِمْ، مَا أُجُودَ يَدُهُ وَ هُوَ عَنِ ذَاتِ اللَّهِ بِخَيْلٍ...»؛ برای کسی که نابجا به ناکسان نیکی کند بهره‌ای جز ستایش فرومایگان، تعریف سرکشان و اشرار، و سخنان جاهلان بدگفتار نیست و اینها نیز تا هنگامی که به آن‌ها بخشش می‌کند ادامه دارد. آن کس که از بخشش در راه خدا بخل می‌ورزد، دست سخاوتمندی ندارد.

در اینجا، بخل معنای تازه‌ای پیدا کرده است: کسانی که از بذل مال دریغ ندارند، لکن چون کارشان مطابق فرامین شریعت نیست، بخیل‌اند؛ یعنی بذل مال در غیر موضع خود یا بذل مال در موضع خود لکن به ناهلان، هر دو ظلم است. به سبب «وَضِعِ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ». در مورد اوّل می‌تواند اشاره به عدم پرداخت زکات، خمس، انفاق، صدقه و مانند آن باشد. و مورد دوم می‌تواند پرداخت مال بر موضع شرعی، اما به ناهلان قلمداد گردد. مصرف زکات و

خمس و صدقه و انفاق جایگاه مخصوصی دارد. هر گونه تخطی در مصرف، صرف مال در غیر موضع خود است، که با عدل شریعت ناسازگار است. صرف ستایش ناهلان از بخشش کسی که به ناحق می‌بخشد، نمی‌تواند ملاک بذل و احسان کسی باشد. اگر کسی در میان یک جامعه به فردی بخشنده تبدیل شود و بسیاری کسان از پرتو مالش بهره‌مند گردند، اگر مطابق با عدل شریعت (فرمان دین) نباشد، بخیل است. پس جود و بخشش و انفاق مال اعم از واجب و مستحب در جایی است که مطابق وحی و عقل باشد. آن که در غیر مواضع حق ببخشد، تا زمانی که مال را بذل می‌کند، ستایش می‌شود، ولی هنگامی که به هر دلیل بذل مال قطع شود؛ نه تنها ستایشی باقی نمی‌ماند، بدگویی‌ها آغاز می‌شود. نتیجه آنکه بذل مال معیار دارد و آن مصرف بجا مطابق وحی و شریعت است.

در ادامه خطبه، امام علیه السلام مصادیق مصرف مال را به هنگام انفاق و صدقات و مانند آن ذکر می‌فرماید. در این گفته

پنج مصداق ذکر شده که عبارت‌اند از:
۱- صله رحم ۲- حسن ضیافت (مهمان‌نوازی) ۳- آزاد کردن اسیر و رنج‌دیده از بلا و رنج ۴- بخشش مال به فقیر و قرض‌دار ۵- حقوقی که هنگام زکات و مانند آن به گردن انسان است و آن‌ها را باید رد نماید. لذا این فضایل پنج‌گانه در سخن امام علیه السلام (از نگاه شارح) زیرمجموعه «کرم» به شمار می‌رود.^۱

۴- در خطبه ۱۸۳ فرمود:

«وَ خُدُّوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُوذُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: إِنْ تَنْصَرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُنَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»؛ از بدن‌هایتان بگیریید و بر جان‌هایتان بیفزایید و در بخشش بخل نورزید که خدای سبحان فرمود: اگر خداوند را یاری کردید یاریتان می‌کند و قدم‌های شما را استوار می‌دارد.

در این سخن نیز مراد از بخل، همان بخل از بخشش اموال قلمداد شده است، در نتیجه جسم را فدای جان کردن

«جود» و عکس آن «بخل» خواهد بود. نکته لطیفی که در این عبارت به چشم می‌خورد آنکه هر کس از جسمش کم نمود و بر جانش افزود، اهل جود است؛ پس شهیدان اهل جود هستند، جانشان را تقویت کرده‌اند و البته جسمشان را در راه خدا داده‌اند. و این درست عکس آن امر شایعی است که گفته شده: شهیدان جانشان را در راه خدا داده‌اند. امام علیه السلام با ظرافت بی‌نظیر می‌فرماید: کسانی هستند که جسمشان را می‌دهند تا جانشان فزونی یابد و چون جان ابدی است، معقول همین است که امر متغیر موقت (جسم) فدای امر ثابت و دائمی (روح) گردد. پس بخیل آن کسی است که نسبت به بخشش مالش خودداری می‌کند و در برابر، جواد آن کسی است که تنش را به خدا می‌فروشد، تا روح و جانش فزونی یابد. با اعطای جان، بخل در انسان می‌میرد و جود در فضای جانش تعبیه می‌شود. افراد عادی که به بخل متصف شدند، هم مال را امساک می‌کنند و هم جان را. امساک مال را موجب حیات خود می‌پندارند، و چون

۱. ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۹، ذیل خطبه ۱۴۱.

به معاد اعتقادی ندارند، بجز امساک مال، از امساک جان به فرشته مرگ نیز اکراه دارند؛ در نتیجه فرشته مرگ به سختی جان آن‌ها را توفی می‌کند (به‌طور کامل می‌گیرد). ، پس هم آنان در زندگی با ضیق معیشت گذران می‌کنند و هم با سختی جان می‌دهند. به همین دلیل اوامر کتاب و سنت به انسان‌ها انفاق مال را سفارش می‌کند تا جدایی از دنیای مادیات برای آنان آسان شود.

۵- در حکمت سوم، امام علیه السلام ضمن بیان رذایل اخلاقی می‌فرماید:

«الْبُخْلُ عَارٌ، وَ الْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ وَ الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ وَ الْمُقْلُ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ؛ بخل ننگ است و ترس نقصان (شخصیت). فقر زیرک را در برهان آوردنش کند می‌سازد و انسان فقیر و تهیدست در شهر خود (با مردم) بیگانه است.

وقتی کرم برای انسان فضیلت محسوب شود، یقیناً بخل، نداشتن فضیلت است و یک وصف مذموم می‌باشد. نکته‌ای که در این سخن امام علیه السلام اهمیت دارد، تنها مذمت بخل به

عنوان یک رذیلت اخلاقی نیست، بلکه از باب «تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا»، چون کریم در ادبیات عرب همیشه با وصف شجاعت همراه بوده و هست و عرب جاهلی نیز بر این نکته اصرار داشته است؛ در نتیجه نقطه مقابل آن، بخل با جبن همراهی داشته و این است رمز توصیف امام علیه السلام از رذایل اخلاقی در حکمت یاد شده.

معنی‌شناسی همیشه درصدد سوژه‌ای است تا همه اوصاف کمالیه و نقصیه را که شخصیت فردی یا اجتماعی انسان را شکل می‌دهند، کشف کند و از یک وصف به وصف دیگر و از یک معنی به معنای دیگر و از یک مفهوم به مفهوم دیگر دست یابد. چرا بخل ننگ است؟ زیرا بخل تنها در وصف ذاتی خود بدون نواقص دیگر باقی نمی‌ماند. یقیناً بخیل با اوصاف دیگری که به خود می‌گیرد، چنان خود را در هاله‌ای از اوصاف مذموم درگیر می‌کند که راه فرار و نجاتی نمی‌ماند. اگر به تحلیل بخل در خطبه‌ها و دیگر سخنان امام علیه السلام بازگردیم، بخل با کبر و فخر همساز

است و بخیل دیگران را نمی‌بیند، فقرِ دیگران را به چیزی نمی‌گیرد، فقیر و تهیدست از دیدگاه بخیل هویت و شخصیت ندارد؛ پس او خود را بی‌کس می‌بیند. از طرف دیگر بخیل همیشه می‌ترسد. ترس او از به هم خوردن زندگی و از دست دادن مال و دارایی، او را ترسو و ضعیف می‌نماید. بنابراین از دید معنی‌شناسی میان بخل و جبن و فقر و تنگدستی یک رابطه ناگسستنی است.

۶- در حکمت ۱۲۶ درباره بخیل و

ویژگی‌هایش می‌فرماید:

«عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ، الَّذِي مِنْهُ هَرَبٌ، وَ يَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حَسَابَ الْأَغْنِيَاءِ»؛ در شگفتی از بخیلی که می‌شتابد به سوی فقری که از آن می‌گریزد، و سرمایه‌ای را از دست می‌دهد که در طلب آن بود. چون تهیدستان زندگی می‌کند و چون اغنیاء در آخرت حساب پس می‌دهد.

ذات بخیل، خودداری و امساک است از آنچه در دست دارد، چه برای خود و چه دیگران. پس بخیل ابتدا از خود

شروع می‌کند؛ و چون خود را از نعمت‌هایی که در دست دارد منع می‌کند، پس فقیرانه زندگی می‌کند. بخیل از ترس فقر به چنین کاری دست می‌زند. این فقر توهمی سبب می‌شود که فقر عینی و خارجی را مجسم و تسریع نماید؛ یعنی در عین حال که ثروتی را گرد آورده و برای آن تلاش کرده، از مواهب آن هیچ بهره‌ای نبرده است.

۷- در حکمت ۱۹۵ در مورد بخیلان فرمود:

« هَذَا مَا بَخَلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ. وَرُؤَى فِي خَيْرِ آخِرِ أَنَّهُ قَالَ: هَذَا مَا كُنْتُمْ تَتَنَافَسُونَ فِيهِ بِالْأَمْسِ»؛ حضرت در حالی که از کنار مزبله‌ای می‌گذشت فرمود: این همان است که بخیلان به آن بخل می‌ورزیدند و در خبر دیگر از آن بزرگوار آمده است: این چیزی است که بر سر آن رقابت می‌کردید.

آنچه بخیلان خود را نسبت به آن تباه نمودند و از بذل مال امساک داشتند، با گذشت زمان نه چندان طولانی به صورت قدره و نجاست به مزبله خواهد رفت.

شگفتی سخنان امام علیه السلام به سبب روان‌شناسی خاصی است که در کلام حضرت آشکار می‌شود. امام علیه السلام به جای نکوهش صفت بخل که روش عادی همه عالمان اخلاق است، نتیجه عینی بخل را که در زمان نه چندان طولانی خود را به زشت‌ترین صورت ممکن و در بدترین مکان‌ها جلوه می‌دهد، تبیین می‌کند. او کاملاً آگاه است که انسان برحسب طبیعت ظلمانی، زشتی نجاست را در مزبله می‌بیند، اما ناپسندی وصف بخل را که به صورت مجرد در حقیقت انسان نهان است نمی‌بیند؛ از این‌رو حضرت از راه تشبیه محسوس به معقول این صحنه را ترسیم می‌کند. حقیقت بخل در ملکوت و آخرت و دار حقیقت به سان همین قذره (نجاست) است که در مزبله قرار دارد. قذره همان وصف بخل است و مزبله تن طبیعی او. پس بخیل همان مزبله‌ای است که بوی گند نجاست از او استشمام می‌شود.

۸- در حکمت ۲۳۴ امام علیه السلام در مورد بخل و صفات دیگر مرتبط با آن در مردان و زنان می‌فرماید:

«خيارُ خصال النساءِ شرارُ خصال الرجال: الزهوءُ و الجبنُ و البخلُ. فإذا كانت المرأةُ مزهوءةً لم تُمكن من نفسها. وإذا كانت بخيلةً حَفِظت مآلها و مالَ بعلها و إذا كانت جبانةً فَرَقَت مِن كلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا»؛ برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت‌ترین اخلاق مردان است، چون: تکبر، ترس، بخل. هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را به حریم خود راه نمی‌دهد و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را حفظ می‌کند و چون ترسو باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می‌گیرد.

سه صفت ناپسند برای مردان، بخل و جبن و تکبر است. هر سه برای مردان زشت‌ترین صفات شمرده می‌شوند و قبلاً از آن‌ها بحث شده است. اما همین سه صفت برای زنان پسندیده است. نکته‌ای که در اینجا حائز اهمیت است اینکه به گمان برخی نسبی بودن صفات اخلاقی نسبت به جنس آدمی است. معیار شرّ و خیر در این صفات منفعتی است که عاید شوهر و در نتیجه خانواده

می‌شود. امام علیه السلام تکبر زنان را موجب عصمت آنان و بخل را موجب حفظ مال خود و همسرانشان و ترسو بودن را موجب فاصله گرفتن زنان از بسیاری از عوارض و بلاهای طبیعی و غیر طبیعی دانسته‌اند.

در اینجا نکته‌ای دقیق در معنی‌شناسی حائز اهمیت است و آن توجه به مفاهیم اخلاقی است که بیان آن‌ها می‌تواند پرده از رازی بردارد که در بیانات امام علیه السلام جاری است. زبان‌شناسی بجز مفاهیم کلیدی در هر متن، به عوامل بیرون از آن نیز توجه دارد؛ یعنی مفهوم «بخل»، «تکبر» یا «جبن» اگر در عامل رجولیت باشد، شر و زشتی است و در عامل انوئیت خیر و زیبایی است. این نکته‌ای که نه عالمان علم اخلاق و نه حقوقدانان و فقیهان و نه در عرفان عارفان است، زبان‌شناسی ویژه امام علیه السلام است که با ظرافت بسیار پرده از راز نهفته در برخی مفاهیم اخلاقی چون بخل و مانند آن برمی‌دارد.

از تحلیل آنچه گذشت، این امر روشن می‌شود که بخل دربردارنده شرور

بسیاری در جامعه است. هم انسان را در درون به چالش می‌کشاند و هم رابطه میان او و دیگران را سست می‌کند. از آن بدتر عللی است که سبب «بخل» در انسان می‌شود، یکی «حرص» و دیگری «جبن». با توجه به تحلیل روان‌شناسان از حرص، این پدیده موجب می‌شود انسان همه تلاش خود را صرف کند تا آنچه را دارد حفظ کرده، سپس بر آن بیفزاید. اما چه عاملی سبب پیدایش این ویژگی در انسان می‌شود؟

آنان بر این باورند که جبن، عامل شتاب‌دهنده حرص است. حال اگر نعمتی چون مال در دست انسان باشد، با وجود هر دو انگیزه جبن و حرص، یقیناً فرد به طرف «بخل» یعنی امساک هر چه داراست قدم برمی‌دارد. اگر کسی نسبت به آینده نامعلوم توهم داشته باشد که در آن هنگام نیاز او به این مال بیشتر شود و یا نیاز دیگران به آنچه او داراست افزایش یابد، برای حفظ دارایی خود می‌کوشد، یا برای افزایش آن تلاش بیشتر می‌کند. در این صورت «بخل» به «شح» تبدیل می‌شود، و بخیل که تا

دیروز حرص می‌ورزید دیگران را از نعمت در دست خود بی‌بهره نماید، اکنون خود او نیز از بهره خویش، به دلیل ترس توهمی آینده یا افزایش نیاز دیگران و خود او به این شیء مورد نیاز حاضر، بی‌نصیب خواهد شد.

نتیجه‌گیری

در بیانات امام علی علیه السلام در *نهج البلاغه* واژه بخل از تطور معنایی خاصی برخوردار است. با مقایسه میان متن *قرآن کریم* و *نهج البلاغه* می‌توان گفت، معنای مفهومی واژه بخل در کلام امام علیه السلام کاملاً تحت تأثیر معنای قرآن قرار دارد. با این حال، در میان مصادیق واژه «بخل» تفاوت‌های بسیاری می‌بینیم و این تفاوت نیز طبیعی به نظر می‌رسد؛ زیرا همان‌طور که در علم معنی‌شناسی با آن روبه‌رو هستیم، هر متن علاوه بر ویژگی‌های ساختاری اعم از نوع مفردات و کیفیت نحوی و بلاغی، با توجه به محیطی که این متن در آن قرار گرفته یا حاکمیت جهان‌بینی الهی همراه با تشخیصات

بیرونی که هر یک بر معنای متن تأثیر فوق‌العاده دارد، مصادیق متن را از همدیگر متمایز نموده است. به همین دلیل علاوه بر وضعیت مترادف و اشتراک لفظی و معنوی که متن از آن برخوردار است، متأثر شدن از اوضاع و شرائط خارجی روی واژه اثر می‌گذارد.

در بخل، ابتدا باید مترادف بودن آن را با «شح» سنجید و به این واقعیت اذعان داشت که هر دو می‌تواند به جای یکدیگر تا حدود زیادی به کار رود، گرچه «شح» بیشتر به بخل درونی و نفسی وابسته است. از طرف دیگر، بخل متضاد با «جود» و «سخاء» می‌باشد و هرچه مفهوم جود و سخاء بهتر شناخته شود، از معنای مفهومی بخل بیشتر رفع ابهام می‌گردد. به علاوه میان «بخل» و «اسراف» ارتباط مفهومی است؛ زیرا بخل خودداری از بذل چیزی است که بخشش آن شایسته است و اسراف بذل چیزی است که امساک آن شایسته‌تر است. پس به همین سبب میان بخل و اسراف از جهت بذل یا عدم بذل، گونه‌ای تضاد حاکم می‌شود. در نتیجه

حد وسط میان بخل و اسراف، جود خواهد بود و این با آنچه در لغت و در عرف لغت‌شناسان معروف است، فرق دارد؛ زیرا در لغت میان بخل و سخاء تضاد به چشم می‌خورد، در حالی که در معنی‌شناسی، سخاء و جود متضاد با بخل نیست و آنچه ضدّ بخل شناخته شده، اسراف می‌باشد. این سخن در متن **نهج البلاغه** در موارد متعدد به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر قلمداد می‌شود. آثار بخل در **نهج البلاغه** نشان‌دهنده این امر است که بخیل به کفر بسیار نزدیک شده، دنیاطلبی در چهره او موج می‌زند، در حالی که دنیاطلبی سرسلسله همه لغزش‌ها و خطاهاست، تحلیل در معناهای مصداقی **نهج البلاغه**، حاکی از این حقیقت است که بخل به کبر و تفاخر و کفر عملی می‌انجامد، و سرانجام راه استکبار و انحصار در سرمایه و نهایتاً فقر مالی و اقتصادی و فرهنگی باز می‌شود و این به معنای انحطاط فرهنگی است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۴. شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات مشرقین، ۱۳۷۹ش.
۵. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار مکتبه الحیاء، ۱۳۰۶ق.
۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان لعلوم القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۸ق.
۷. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ق.
۸. قرطبی، محمد بن احمد، جامع أحكام القرآن و المبین لما تضمنه، تصحیح احمد عبدالعلیم البردونی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۹. نراقی، مهدی بن ابی‌ذر، جامع السعادات، تعلیق و تصحیح محمد کلانتر، نجف، مطبعة النجف، ۱۳۸۳ق.